

<https://www.pecritiue.com>

نقد اقتصاد سیاسی
اسفندماه ۱۴۰۲

کدام واقعیت؟ کدام تصویر؟

نقدی بر مقاله‌ی «کدام جنبش؟ کدام مجمع؟»
نوشته‌ی کاظم فرج‌الهی

امیرعباس آذرموند



انر لویبجی روسولو

اخیراً مطلبی با عنوان «کدام جنبش؟ کدام مجمع؟» به قلم آقای کاظم فرج‌الهی منتشر شد که بار دیگر، از زاویه‌ای نه چندان جدید، بحثی در مورد ضرورت وجود تشکل و وضعیت تشکل‌های موجود و حتی «ناموجود» در جنبش کارگری را به میان کشید. ایشان در این راستا به دفاع از ایجاد سندیکا و اتحادیه می‌پردازند که با عنوان «تشکل پایدار» به خوانندگان معرفی می‌شود و در این میان فعالان و ایده‌ی مجامع عمومی، به‌طور خاص در گروه ملی فولاد اهواز، را نیز مورد انتقاد قرار می‌دهند.

جناب فرج‌الهی مقدمه‌ای در دفاع از ایده‌ی ایجاد تشکل طرح می‌کنند که کم‌تر کسی می‌تواند با آن مخالف باشد. مبارزه برای بهروزی، مبارزه‌ی اجتماعی است که رسیدن به توفیق در آن، در گروهی ایجاد انواع همبستگی‌ها در قالب انواع تشکل‌ها و اتحادها است؛ از حزب گرفته تا اتحادیه، از یک جلسه‌ی تصمیم‌گیری دسته‌جمعی گرفته تا تشکیل گروه‌های کوه‌نوردی و فوتبال برای شناخت بیشتر کارگران یک واحد از یکدیگر، هر کدام می‌توانند مورد استفاده قرار بگیرند.

مسئله اما آن جاست که در خلال متن، این تصویر القا می‌شود که مدافعان مجامع عمومی و جنبش آن افرادی ضدتشکیلات هستند. تو گویی آنارشیست‌هایی در جنبش چپ و کارگری ایران وجود دارند که به‌وضوح هژمونی گسترده‌ای یافته‌اند، چنان که در بخشی از پیشروترین بخش‌های جنبش کارگری، یعنی در هفت‌تپه و فولاد، اندیشه‌ی ضدساختاری خود را چیره کرده‌اند. اگرچه نمی‌توان گفت که کلاً «آنارشیستی» در طبقه‌ی کارگر و در میان فعالان وجود ندارد، اما این نحله و دیگر نحله‌های «ضدتشکیلات»، هژمونی غالب در مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر نبوده و نیستند و بنابراین به نظرم چندان نیازی به جدل درباره‌ی میزان نفوذ «آنارشیست‌ها» در مبارزات طبقه‌ی کارگر نیست.

آقای فرج‌الهی همچنین جنبش مجامع عمومی را به چند گفت‌وگوی غیرقابل بیان (به دلایلی قابل فهم) و تصویرسازی‌هایی، از نظر من غیرواقعی، از طرف مقابل تقلیل می‌دهند؛ برداشتی که دست‌کم تصویری کژدیده از دو گرایش موجود در طیف چپ ارائه می‌دهد. باوجوداین، مسئله‌ی اصلی تنها قضاوت شخصی و بی‌انصافی احتمالی نیست.

پس تأکید بر «دوگانه‌ی سندیکا و شورا»، از جانب یکی از فعالان باتجربه و سردوگرم‌چشیده‌ی مبارزات طبقه‌ی کارگر، به چه معناست؟ اگر در طول تاریخ خون‌بار پیش و پس از انقلاب، کلیت مبارزات طبقه‌ی کارگر به شکلی استبدادی و خشونت‌بار سرکوب شده است و کوچک‌ترین تشکلیابی‌ای تحمل نمی‌شود، آیا دوگانه‌سازی از جنبش سندیکایی و جنبش شورایی، بیش از آن که پا در واقعیت داشته باشد، بیانگر گرایش خاصی در ذهن گوینده نیست؟ اگر هفت‌تپه را یکی از جنبش‌های واقعی موجود در سال‌های اخیر بدانیم، واقعیت آن بوده که هم سندیکای کارگران در آن وجود داشته و دارد و هم در فرصت‌های مختلف مجامع عمومی برگزار شده است. فعالان دو طرف هم نه تنها با یکدیگر رقابتی ندارند، که پشتیبان محکم و سرسخت یکدیگرند و به دفعات راهگشای هم شده‌اند. در شرکت واحد نیز سندیکا همواره مورد حمایت همه (منظور اکثریت قاطع افراد چپ، از مدافع سندیکا تا مجمع عمومی) بوده است و این دو گروه هر جا توانستند به دیگر بخش‌های جنبش کارگری، بدون توجه به این «دوگانه‌سازی» آقای فرج‌الهی، یاری رسانده‌اند.

تاریخ یک طبقه و سرکوب بی‌امانش

دعوی «دو جناح»، یا آن‌طور که می‌توان گفت جناح «رادیکال و رفرمیست»، در جنبش کارگری - به‌ویژه در اروپا - تاریخی دورودراز دارد. در دل این جدال‌ها، بحث میان مطلوبیت سندیکا یا شورا هم بارها به جدل جدی فکری و گاه قهری تبدیل شده است. این جدال در کشورهایی که بورژوازی آن‌ها حاضر به پذیرش رفرم‌هایی شده بود (مانند کشورهای اروپای شمالی و اروپای غربی)، به سود جناح رفرمیست جنبش طبقه‌ی کارگر تمام شد و در کشورهایی که طبقه‌ی حاکم در آن‌ها به اصطلاح رفرم‌ناپذیر بودند، به سرکوب گسترده‌ی هر دو جناح جنبش کارگری انجامید. در طول این تاریخ انقلاب اکتبر تنها نقطه‌ای بود که طبقه‌ی کارگر به رهبری حزب خود توانست ترور بورژوازی را در هم بشکند و تجربه‌ی دولت کارگری را به ثبت رساند.

پرواضح است که نظام‌های سیاسی ایران قبل و بعد از انقلاب، و به همین اعتبار بورژوازی حاکم بر ایران، از جنس حکومت‌های دسته‌ی اول نبوده و نیستند. در این بستر، مسئله صورت‌بندی متفاوتی از کشورهای «دموکراتیک» پیدا می‌کند.

در ایران اگرچه از انقلاب مشروطه اندیشه‌های سوسیالیستی در میان کارگران مهاجر ایرانی در روسیه‌ی تزاری نفوذ پیدا کرد و از سال ۱۲۹۹ نیز کشور صاحب یک حزب کمونیستی شد و از همان زمان مبارزه‌ی کارگری (برای ایجاد تشکل‌های توده‌ای و کمیته‌های حزبی) آغاز شد (و بنابراین می‌توان گفت که تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ایران از برخی کشورهایی که امروز «دموکراتیک» خوانده می‌شوند نیز طولانی‌تر است)، اما آنچه در تمام طول این تاریخ ۱۰۳ ساله در جریان بوده، سرکوب بی‌امان فعالان کارگری و سوسیالیست بوده است؛ سرکوب‌هایی با کشتارهایی که هنوز ابعادشان روشن نیست.

به بیان ساده‌تر، در ایران همچنان «مسئله‌ی تشکل» یک مسئله‌ی امنیتی جدی است. در دوره‌هایی چون انقلاب ۵۷، با باز شدن فضای سیاسی، جدال‌های سیاسی درون طیف چپ به دوگانه‌ی سندیکا و شورا هم رسید، اما فراموش نکنیم که با یکی دو سال فاصله حاکمیت «برخوردی مشابه» با طرفین داشت؛ «خاوران» نمادی از همین «برخورد مشابه» است.

در این دوره، وقایع و تحولات شرایطی یک‌سره متفاوت با دوره‌ی انقلاب را رقم زد. سرکوب دهه‌ی ۶۰، نه تنها وضعیت تشکل‌ها و مسیر مبارزه را دگرگون کرد، که به‌قاعده اولویت‌ها و مباحث را هم دستخوش تغییراتی کرد؛ از جمله این‌که مبنای دوری و نزدیکی‌ها مبحث «تشکل مستقل» قرار بگیرد. امروز نیز این مسئله همچنان مسئله‌ی اصلی در مبارزه‌ی جاری طبقه‌ی کارگر است.

مجمع عمومی یا سندیکا؛ گرایشی سیاسی یا واقعیتی موجود؟

در این بستر باید توجه کنیم که احزاب سیاسی و نیروهای فعال، بحث‌های گوناگونی با یکدیگر دارند که به استراتژی و تاکتیک‌های آن‌ها مربوط است. در سطوح مختلف نیز بحث‌های لازم متفاوتی شکل می‌گیرند، اما مطمئن نیستم که انتقال «عین به عین» همان مباحث به مبارزه‌ی جاری، به فهم بهتر اوضاع منجر شود. منکر این نیستم که

امروز مسائل سیاسی، اقتصادی و فکری مختلفی در جریان هستند که اگر اجتماعی باشند، به تدریج میان گرایش‌های گوناگون به ایجاد پیوند یاری خواهند رساند، پس این بحث‌ها را حاشیه‌ای نمی‌دانم و اتفاقاً گاه ضروری‌ترین پاسخ‌ها از دل همین بحث‌ها بیرون می‌آید. اما تعمیم این بحث به جاهای نامربوط، بیشتر یادآور از میدان به در کردن رقیب یا خلط مبحث است و مهم‌ترین ایرادی که دارد، ایجاد جدل‌های نامربوط در جایی است که به آن تعلق ندارند.

به باور من، نگاه آقای فرج‌الهی به قدرت از پایین از چند جهت نگاه درستی نیست. ایشان در ترسیم تصویر خود از خرد جمعی و تصمیم‌گیری در الگوی مجمع عمومی می‌نویسند: «روشن است که این روش مراجعه به خرد جمعی در تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری به گروه و طبقه‌ای خاص اختصاص ندارد و فقط ویژه‌ی تشکل‌های کارگری (سندیکا و اتحادیه‌ها و شوراها) نیست؛ تقریباً در تمامی شرکت‌های سهامی، نهادها و بنگاه‌های عمومی سرمایه‌داری نیز رایج است.»

در بهترین حالت می‌توان گفت که این تصویر، تصور آقای فرج‌الهی از مجامع عمومی و نظام شورایی است و ربطی به واقعیت طبقاتی تغییر تمام سازوکارهای اجتماعی در پی یک انقلاب اجتماعی ندارد. از نظر ایشان مجامع کارگری تفاوتی با «شرکت‌های سهامی، نهادها و بنگاه‌های عمومی سرمایه‌داری» ندارند، اما کجای تصمیم‌گیری نیروی کار مجموعه‌ای صنعتی و بزرگ در ایران، کجای بحث و تصمیم‌گیری جمعی در مورد اقدامات جمعی طبقه‌ی استثمارشده‌ای که هر دم با خطر اخراج و سرکوب دست‌به‌گریبان است، مشابه مباحث مجامع عمومی شرکت‌های بورسی است که برای سوداگری بیشتر دور هم جمع شده‌اند؟ در یکی کسانی گردآمده‌اند که هم‌وغم خود را سوداگری حداکثری از وضعیت بحران‌زده‌ی فعلی ایران گذاشته و بر سر راه‌های رسیدن به حداکثر «سود» از این آشفته‌بازار درگیر بحثی داغ هستند و خبرنگاران «نشریات رسمی» نیز کیپ‌تاک‌یپ نشسته و از هر سخن رفته در آن تیتیری بیرون می‌آورند؛ و در دیگری طبقه‌ی کارگر اعتصابی است که می‌داند پشت در، نظامی با سابقه و تجربه‌ی چهار دهه سرکوب سنگر گرفته و معلوم نیست فردا هم به آنان فرصت با هم بودن بدهد یا نه. این «خرد جمعی عمومی» ماهیتاً چه ربطی به آن «خرد جمعی عمومی» دارد؟

تصمیم‌گیری برای سوداگری مالی یا نحوه‌ی تقسیم سود در بورس، با تصمیم‌گیری برای رهایی از استثمار، تنها در واژه‌ی «تصمیم‌گیری» شبیه‌اند.

علاوه‌بر این در مجامع کارگری حق رأی برای نیروی کار محفوظ است و در نگاه‌های سرمایه‌داری، حق رأی هر کس بر مبنای سرمایه‌گذاری‌ای است که انجام داده؛ این «دموکراسی» مثل آن «دموکراسی» نیست. به نظر می‌رسد آقای فرج‌اللهی این‌همانی مزبور میان مجامع بورژوازی و کارگری را به مفهوم دموکراسی نیز بسط داده‌اند؛ دموکراسی‌ای که به باور ایشان نه به طبقه‌ی خاصی تعلق دارد و نه به مناسبات تولیدی خاصی. «دموکراسی» یکی، «دموکراسی» استثمارکنندگان است و در آن معیار حق و وزن انتخاب افراد، سرمایه‌ی آن‌هاست؛ و «دموکراسی» دیگری، «دموکراسی» استثمارشدگان. هر کدام زوال دیگری است و جایگزین آن. شاید مرعوب «دموکراسی» شدن ایشان متأثر از پارادایم گسترده‌تری باشد که محصول فروپاشی بلوک شرق است، اما به‌رحال نمی‌توان صرفاً بر مبنای فرم یکسان دو مجمع، ماهیت آنان را نیز یکی در نظر گرفت. «میان ماه من تا ماه گردون / تفاوت از زمین تا آسمان است.»

همچنین آقای فرج‌اللهی درباره‌ی جلسات مجامع عمومی نیز از جلساتی اضطراری، بی‌نظم و توأم با بار احساسی بالا (لابد فاقد بینش را ترجیح دادند قلم بگیرند) صحبت می‌کنند؛ اگر بخواهیم با منطق ایشان به مسئله پاسخ دهیم، باید بگوییم که امروز سندیکاهاى فعلی هم، که ایشان و مدافعان سندیکا «تنها شکل تشکلیابی پایدار» معرفی می‌کنند، ربطی به آنچه واقعاً یک سندیکا «باید باشد» ندارد. اما نیازی به نعل وارونه زدن نیست.

پرواضح است کسی از سندیکاهاى ایران انتظار سندیکاهاى بزرگ در کشورهاى دموکراتیک را ندارد و کسی هم نافی سندیکا بودن این تشکلهای نیست. در مقابل مجامع عمومی را نیز نباید زیر سؤال برد. مجامع عمومی خصوصاً در سال‌های اخیر گامی بزرگ در مبارزات طبقه‌ی کارگر بوده‌اند، چرا که با الگویی جمعی‌تر، با بالا بردن اعتمادبه‌نفس کارگران، به آنان فرصت تجربه‌ی تصمیم‌گیری و انتخاب بی‌واسطه داده‌اند. این قدم گامی مهم برای تجربه‌ی کنار هم بودن و یک جهش به سمت «برای خود» شدن طبقه‌ی کارگر بوده است. این‌ها را در حاشیه‌ی بحث‌های طیف‌های مختلف چپ نباید هدر داد.

سازماندهی نیازمند تنوع در الگوها

مجامع عمومی می‌توانند نطفه‌ها و هسته‌های شوراهای کارگری باشند و مانع آن‌ها برای چنین تکاملی، شیوهی برخورد نظام سیاسی است؛ همان حاکمیتی که سه تن از اعضای سندیکای واحد (رضا شهبایی، داوود رضوی و حسن سعیدی) را نیز، که مسئله‌شان بیش از آنکه عنوان فعالیت‌شان باشد، سازمان‌دهی است، به بند کشیده است. چنانکه می‌بینیم این دستگاه‌ها هم به چنین دوگانه‌ای واقعی نمی‌گذارند و به آن اعتقادی ندارند، کما اینکه در دهه‌ی ۶۰ هم نداشتند. اما اینکه گفته می‌شود مقابله با سندیکاها گاه برای حاکمیت ساده‌تر بوده، ناشی از تاریخچه و ساختار سندیکاهاست، ضمن این‌که ظرفیت‌های تازه و بیشتری که در مجامع عمومی وجود دارد کار را متفاوت می‌کند.

در الگوی سندیکا، از آن جهت که رهبران عملی کارگران مشخص و سندیکا و اتحادیه از نظر ساختاری متکی به هیئت‌مدیره‌ی ثابت برای دوره‌ی زمانی معین هستند، سازوبرگ سرکوب هر بار با دستگیری هیئت‌مدیره و اعضای پیگیر، موانعی جدی در راه فعالیت‌های آن‌ها می‌گذارند که با هدف سلب امکان رابطه با توده‌ی کارگران انجام می‌پذیرد. در مجامع عمومی این امکان وجود دارد که با مداخله‌ی گسترده‌تر توده‌ی کارگران، امکان مانور بیشتری برای فعالان به وجود آید. اینکه مبارزه هزینه دارد صحیح است و منافاتی با توجه به ظرفیت‌های تازه، اشکال مختلف سازمان‌یابی و سازمان‌دهی ندارد.

با این اوصاف اگر منظور جناب فرج‌اللهی از پایداری، تنها پایداری فعالان دلسوز و مبارز بر سر راهشان نباشد و واقعیت موجود (که حاکمیت است) را مدنظر داشته باشد، وجود مداومت در سندیکاها موجود چگونه اثبات خواهد شد؟ شوخی است اگر تصور کنیم که صرف وجود یک کانال و ادامه‌ی انتشار آن نشانه‌ی مداومت آن‌ها در عرصه‌ی سازمان‌دهی است. مداومت سندیکاها در ایران نیز باید با عطف به شرایط خاص حاکم بر کشور فهم شود. همانطور که نمی‌توانیم عدم وجود «دفتر و دستک» توسط سندیکاها را نشانه‌ی عدم مداومت آن‌ها بدانیم، صرف پایداری چند تن از

اعضای آن نیز به معنای تحقق تنها الگویی نیست که به عنوان «تشکل پایدار» معرفی شود و بر این مبنا نمی‌توان دیگر ابتکارات عمل از فعالان در محیط را سلب یا تخطئه کرد.

با این همه، پاسخ به این که چرا در میان کارگران مجمع عمومی شکل می‌گیرد و نه سندیکا، نیازی به مچ‌گیری سیاسی ندارد؛ مانع اصلی ایجاد سندیکاها، اتحادیه و دیگر تشکل‌های صنفی و سنتی، «نبود زمینه‌ی رفرم» است و علت اقبال به مجمع عمومی، امکانات تازه‌ای است که پیش روی کارگران می‌نهد. گواه آنکه در هفت‌تپه، با وجود این که بهترین روابط میان فعالان این دو جناح در جریان بود، همگی آنان در یک قالب مبارزه کردند، با یکدیگر زندانی شدند و در شرایطی هم که سندیکای هفت‌تپه نیاز به کمک داشت، همه‌ی فعالان مستقل هفت‌تپه تلاش کردند به آن یاری برسانند. این که چرا فعالان و کارگران به عضویت سندیکا درنیامدند، ناشی از یک ایراد «ایدئولوژیک» نیست؛ عموماً ناشی از یک وضعیت عینی است.

با همین توضیح باید گفت که در میان فعالان کارگری، کسانی که عضو سندیکاها هستند را نیز تنها «سندیکالیست‌ها» یا «رفرمیست‌ها»، چنان که در اروپا به آن‌ها اطلاق می‌شود، تشکیل نمی‌دهند. کارگران مبارز و مستقل هر جا که مبارزه‌ی جمعی باشد، حضور دارند و تشکل‌های صنفی مستقل از مهم‌ترین بسترهای این مبارزه است. همه‌ی شرکت‌کنندگان در مجامع عمومی کارگری نیز جزو یک طیف و نحله نیستند. مشکل دوگانه‌سازی آقای فرجالهی، بی‌توجهی به همه‌ی این نکات در بستر واقعی جنبش طبقه‌ی کارگر در ایران است و چنین دو گانه‌سازی‌هایی اتفاقاً بیشتر به خط‌کشی‌های بی‌مورد دامن می‌زند.

مبارزه‌ی ایدئولوژیک در بستری نامربوط

پس اگر نه مداومت، آن‌طور که بارها توسط آقای فرجالهی عنوان شده، موضوع برخی مدافعان سفت‌وسخت سندیکا است و نه افزایش همبستگی در طبقه، مسئله از نظر من جناح‌بندی‌های تاریخی است که هم در ایران و هم در دیگر کشورها محل جدل و بحث بوده است، چنان که در انقلاب اکتبر بلشویک‌ها را به‌عنوان مدافعان اصلی واگذاری همه‌ی قدرت به دست شوراهای دیدیم. در ایران و به طور خاص از سال ۵۷،

مباحث جدی و فراوانی در رابطه با سندیکا یا شورا مطرح شد. «بهار آزادی» کوتاه و از سال ۶۰ به این سو به بعد نصیب هر دو طیف سیاهی بود. پس از آن، تنها تشکلهایی که امکان فعالیت رسمی پیدا کردند تشکلهای حکومتی مانند شوراهای اسلامی بودند. در همین بستر است که موضوعی مهم و تعیین کنندهی جناحهای مختلف یک جنبش، در برخورد با واقعیت حاکمیت اسلام سیاسی، با پرسشهای دیگری مواجه شده است. این جدال البته هم آن زمان و هم امروز جدالی جدی است، اما امروز هم زیر پوست مباحث مختلف، فعالان و جنبش طبقه‌ی کارگر در جریان‌اند. زبنده‌ی بحث‌هایی که به قیمتی گزاف به امروز رسیده، پرداختن صریح و مستقیم به آنها است. القای مشغله‌های خود به جنبش، ناشی از هرچه که باشد، فرصت واکاوی را از طرفین می‌گیرد. با این توضیحات، در بستر امروز ما سندیکاها و تشکلهای گوناگون کارگری در کنار محافل و شبکه‌های آنان باید مورد حمایت همه‌جانبه‌ی فعالین قرار بگیرند و تقویت مبارزه‌ی جاری، در کنار تلاش برای عینیت بخشیدن به مبارزات، با انواع اشکال جدید سازماندهی و ابتکارات محلی صنایع گوناگون، با سطوح عالی از پیچیدگی ممکن است. در این مسیر تقویت تشکلهای موجود در کنار استفاده از راهکارهای «رادیکال‌تر» که به گسترش آگاهی از طریق مداخله‌ی هرچه بیشتر کارگران بینجامد، در هر قالب و عنوانی که باشد، سنگرهای جامعه در مقابله با سیاهی‌های امروز و تیرگی‌های احتمالی «فردا» هستند.